

# همه‌ی مردان شاه

استیون کینزر

ترجمه‌ی شهریار خواجهان



نشر اختران

## فهرست مطالب

۱۱	دیباچه
۱۵	سپاسگزاری
۱۷	فصل ۱ شب به خیر آقای روزولت
۳۹	فصل ۲ تفویر توای چرخ گردون، تفویر
۵۷	فصل ۳ آخرین قطره‌ی خون ملت
۸۱	فصل ۴ موج نفت
۱۰۱	فصل ۵ فرمان‌های ارباب
۱۳۱	فصل ۶ دشمنان ناپیدا در همه جا
۱۵۷	فصل ۷ نمی دانید آنها چه اهریمنانی اند
۱۸۹	فصل ۸ پیرمردی فوق‌العاده زیرک
۲۰۹	فصل ۹ انگلیسی‌های خرفت
۲۳۱	فصل ۱۰ بند کفش‌هایت را ببند و راه بیفت
۲۵۳	فصل ۱۱ می دانستم! آنها عاشق من هستند!
۲۸۹	فصل ۱۲ خرناسه کشیدن گربه‌ی چاق
۳۱۹	سخن آخر
۳۳۵	یادداشت‌ها
۳۵۳	کتاب‌شناسی
۳۶۱	نمایه

## فصل ۱

### شب به خیر آقای روزولت

لحظاتی پیش از نیمه شب ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، درحالی که یک کاروان [نظامی] غیرعادی تاریکی را درمی نوردید، اکثر سکنه‌ی تهران را خواب در رفته بود. در جلوی کاروان یک زرهپوش با نشان‌های نظامی حرکت می‌کرد و در پی آن دو جیب و چند کامیون ارتشی پر از سرباز رهسپار بودند. آن روز هوا به شکلی استثنایی داغ بود، اما شب هنگام گرما کمی فروکش کرد. هلال ماه در آسمان می درخشید. خلاصه...، برای سرنگونی یک دولت، شب خوبی بود. در داخل خودرو جلویی، سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی نشسته بود، که به دلایلی که خود می دانست با اعتماد به پیش می راند. وی فرمانی از شاه در جیب داشت که در آن حکم عزل محمد مصدق، نخست وزیر، را صادر کرده بود. نصیری در راه اقامتگاه مصدق بود تا فرمان را به او نشان دهد و در صورت مقاومت، نخست وزیر را بازداشت کند.

فرض مأموران اطلاعاتی آمریکایی و انگلیسی که نقشی این تمرد را ریخته بودند، بر این بود که مصدق بلافاصله ارتش را به سرکوبی این نافرمانی و تمرد فراخواهد خواند. آنان کارها را چنان ترتیب داده بودند که در آن سوی خط تلفن کسی نباشد تا پاسخ وی را بدهد. سرهنگ نصیری قرار بود ابتدا به در خانه‌ی رئیس ستاد ارتش برود و وی را دستگیر کند و سپس رهسپار تحویل آن فرمان سرنوشت‌ساز شود.

سرهنگ نصیری همان کاری را کرد که به وی دستور داده شده بود. با این

حال، وقتی به نخستین منزل رسید با غیرعادی‌ترین وضع مواجه شد: تیمسار تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش، به‌رغم دیرگاه بودن، در خانه نبود. هیچ‌کس دیگر هم، حتی یک مستخدم یا دربان، در آن جا حضور نداشت. این اتفاق، باید سرهنگ نصیری را هشیار می‌کرد که یک جای کار لنگ می‌زند. اما وی به این فکر نیفتاد. فقط به داخل زرهپوش خود بازگشت و به راننده دستور داد به سوی هدف اصلی، منزل نخست‌وزیر، راه افتد. دو سازمان اطلاعاتی نخبه نیز به او چشم امید بسته بودند.

سرهنگ نصیری آن قدرها هم بی‌احتیاط نبود که سرخود عازم چنین مأموریت جسورانه‌ای شود. فرمانی که در جیبش بود از لحاظ قانونی ایراد داشت، زیرا در [قوانین] ایران دموکراتیک، رؤسای دولت فقط با اجازه‌ی مجلس، گماشته یا برکنار می‌شدند. اما، کار آن شب حاصل ماه‌ها برنامه‌ریزی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا و سرویس مخفی اطلاعاتی بریتانیا بود. کودتایی که آنها در صدد انجام‌اش بودند به فرمان آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا و وینستون چرچیل، نخست‌وزیر انگلیس، در حال تحقق بود.

در سال ۱۳۳۲، ایالات متحده هنوز چهره‌ی جدیدی برای ایران به شمار می‌آمد. بسیاری از ایرانیان، آمریکایی‌ها را دوست و پشتیبان دموکراسی شکننده‌ای می‌دانستند که نیم‌قرن برای بنا کردن آن وقت صرف کرده بودند. آنها بریتانیا، و نه ایالات متحده، را به‌مثابه‌ی اهریمن و ستمگری استعماری که آنها را استثمار می‌کند، می‌شناختند.

از اوایل قرن بیستم میلادی، یک شرکت انگلیسی که عمده‌ی سهام‌اش در مالکیت دولت بریتانیا بود، بر تولید و فروش نفت ایران سلطه‌ی انحصاری بسیار سودآوری اعمال می‌کرد. نفتی که از زیر خاک ایران استخراج و جاری می‌شد، در حفظ قدرت جهانی بریتانیا نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کرد، و این در حالی بود که اکثر ایرانیان در فقر زندگی می‌کردند. ایرانیان عمیقاً از این بی‌عدالتی برآشفته بودند و سرانجام در سال ۱۳۳۰ به مصدق روی آوردند که پیش از هر رهبر سیاسی دیگری به مظهر خشم آنها از شرکت نفت انگلیس و

ایران (AIOC) تبدیل شد. او قول داد که بساط این شرکت را در ایران برچیند و از ایران بیرونش‌کند، و ذخایر عظیم نفتی کشور را باز پس‌گیرد و مملکت را از چنگال اسارت قدرت خارجی رها کند.

مصدق، در سمت نخست‌وزیر، با شوری حاکی از صمیمیت و قاطعیت به عهد خود وفا کرد. وی در میان سرخوشی هیجان‌آلود مردم کشورش، شرکت نفت انگلیس و ایران را که سودآورترین بنگاه تجاری بریتانیا در جهان به‌شمار می‌آمد، ملی کرد. ایرانیان پس از کوتاه‌زمانی، کنترل پالایشگاه غول‌آسای آن شرکت را در آبادان به دست گرفتند.

با این کار، سرمستی میهن‌پرستی وجدآوری در روح ایران دمیده و مصدق به قهرمانی ملی تبدیل شد. بریتانیا از این اقدام برآشفته و مصدق را به سرقت اموال خود متهم کرد. آنها ابتدا از دیوان عالی بین‌المللی و سازمان ملل مجازات وی را خواستار شدند. سپس کشتی‌های جنگی خود را به خلیج فارس گسیل داشتند و سرانجام تحریمی قاطع و نابودگر بر ایران تحمیل کردند که بنیاد اقتصاد کشور را برافکند. به‌رغم این اقدامات، بسیاری از ایرانیان، و نیز رهبران ضداستعماری در آسیا و آفریقا، از جسارت مصدق به وجد آمدند.

مصدق به هیچ‌وجه مرعوب اقدامات بریتانیا علیه خود نشد. روزنامه‌ای اروپایی گزارش داد که مصدق «ترجیح می‌دهد که در شعله‌های آتش نفت خلیج فارس کباب شود تا این که کوچک‌ترین امتیازی به انگلیسی‌ها بدهد.» بریتانیا زمانی تصمیم گرفت که با توسل به نیروی نظامی حوزه‌های نفتی و پالایشگاه را بازپس‌گیرد، اما، پس از خودداری رئیس‌جمهور آمریکا، ترومن، از حمایت‌اش، این نظر را کنار گذاشت. فقط دو راه باقی مانده بود: رها کردن مصدق در قدرت به حال خود، و یا سازمان‌دهی یک کودتا و برکناری وی. چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا، دست‌پرورده‌ی مغرور سنت امپراتوری بریتانیا، در راه انجام یک کودتا مشکل و مانعی نمی‌دید. کوتاه‌زمانی پس از ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران، مأموران بریتانیا، دسیسه‌چینی برای سرنگون کردن مصدق را آغاز کردند. آنان بسیار مشتاقانه و با